



روزنامه خاطرات

ناصرالدین شاه قاجار

از شوال ۱۲۸۸ تا ذیحجه ۱۲۹۰ ق.

به انضمام سفرنامه اول فرنگ

به کوشش مجید عبد امین

روزنامه خاطرات ناصرالدین شاه قاجار

از شوال ۱۲۸۸ تا ذیحجه ۱۲۹۰ ق.

به انضمام سفرنامه اول فرنگ



روزنامه خاطرات ناصرالدین شاه قاجار

از شوال ۱۲۸۸ تا ذیحجه ۱۲۹۰ ق.

به انضمام سفرنامه اول فرنگ



به کوشش



مجید عبدالمین

فهرست مطالب

هفده	مقدمه مصتح
۱	اخبار دارالخلافة، شوال المکرم ۱۲۸۸
۴	اخبار دارالخلافة، ذی قعدة ۱۲۸۸
۱۷	اخبار دارالخلافة، ذی حجة ۱۲۸۸
۳۴	اخبار دارالخلافة، محرم الحرام ۱۲۸۹
۴۷	اخبار دارالخلافة، صفر المظفر ۱۲۸۹
۵۱	اخبار دارالخلافة، ربیع الاول ۱۲۸۹
۵۷	اخبار دارالخلافة، ربیع الثانی ۱۲۸۹
۶۳	سفر کنار دریا، جمادی الاول ۱۲۸۹
۷۹	سفر کنار دریا، جمادی الثانی ۱۲۸۹
۱۰۶	سفر کنار دریا، رجب المرجب ۱۲۸۹
۱۱۴	اخبار دارالخلافة، رجب المرجب ۱۲۸۹
۱۱۷	اخبار دارالخلافة، شعبان المعظم ۱۲۸۹
۱۲۳	اخبار دارالخلافة، رمضان المبارک ۱۲۸۹
۱۲۸	اخبار دارالخلافة، شوال المکرم ۱۲۸۹
۱۴۴	اخبار دارالخلافة، ذی قعدة ۱۲۸۹
۱۴۸	اخبار دارالخلافة، ذی حجة ۱۲۸۹
۱۶۷	اخبار دارالخلافة، محرم الحرام ۱۲۹۰
۱۷۱	اخبار دارالخلافة، صفر المظفر ۱۲۹۰
۱۷۵	آغاز سفر فرنگستان، صفر المظفر ۱۲۹۰
۱۷۶	از طهران تا حاجی طرخان، صفر المظفر ۱۲۹۰
۱۷۹	از طهران تا حاجی طرخان، ربیع الاول ۱۲۹۰
۱۹۷	روسیه، ربیع الاول ۱۲۹۰
۲۳۲	روسیه، ربیع الثانی ۱۲۹۰
۲۳۸	آلمان، ربیع الثانی ۱۲۹۰

۲۷۶	بلژیک، ربیع‌الثانی ۱۲۹۰
۲۸۸	انگلیس، ربیع‌الثانی ۱۲۹۰
۳۱۸	انگلیس، جمادی‌الاول ۱۲۹۰
۳۴۱	فرانسه، جمادی‌الاول ۱۲۹۰
۳۸۲	سوئیس، جمادی‌الاول ۱۲۹۰
۳۹۱	ایتالیا، جمادی‌الاول ۱۲۹۰
۳۹۸	ایتالیا، جمادی‌الثانی ۱۲۹۰
۴۰۴	اطریش، جمادی‌الثانی ۱۲۹۰
۴۳۵	ایتالیا مجدد، جمادی‌الثانی ۱۲۹۰
۴۴۵	عثمانی، جمادی‌الثانی ۱۲۹۰
۴۶۸	عثمانی، رجب‌المرجب ۱۲۹۰
۴۷۲	قفقاز، رجب‌المرجب ۱۲۹۰
۴۹۲	در راه برگشت به ایران، رجب‌المرجب ۱۲۹۰
۵۰۲	اخبار دارالخلافه، شعبان‌المعظم ۱۲۹۰
۵۰۸	اخبار دارالخلافه، رمضان‌المبارک ۱۲۹۰
۵۱۴	اخبار دارالخلافه، شوال‌المکرم ۱۲۹۰
۵۲۴	اخبار دارالخلافه، ذی‌قعدۀ ۱۲۹۰
۵۳۴	اخبار دارالخلافه، ذی‌حجۀ ۱۲۹۰
۵۴۷	فهرست‌های چنگ‌گانه
۵۴۹	نام‌های اشخاص و القاب
۵۹۵	اسامی جغرافیایی
۶۲۱	مدنی، اجتماعی، اداری، ضرب‌المثل، اشعار و آوازه‌های خاص
۶۷۱	طوایف، ایلات، خاندان‌ها و مذاهب
۶۷۷	گل‌ها، گیاهان و میوه‌جات
۶۸۱	حیوانات و جانداران
۶۸۷	کتب و رسالات
۶۸۹	بخش تصاویر
۷۲۱	مآخذ و منابع

به نام خدا

سنت نگارش روزنامه وقایع یومیه، خصوصاً به سبک و سیاقِ امروزیِ آن، در طی دو قرن اخیر و ابتدا از طریق آشناییِ رجال کشور با فرهنگ اروپایی به ایران راه یافته است. تعداد قابل توجهی از رجال دوره قاجاریه، وقایع روزانه خود را در قالب روزنامه یا کتاب خاطرات به رشته تحریر درآورده‌اند که از بین آنها می‌توان به محمدحسن‌خان اعتمادالسلطنه، بهمن‌میرزا بهاء‌الدوله، حاج مخبرالسلطنه هدایت، عین‌السلطنه سالور، غلامعلی‌خان عزیزالسلطان و برخی دیگر اشاره کرد.

بخش مهمی از تاریخ معاصر کشور به دوره قاجاریه اختصاص دارد که خوشبختانه در طی دو دهه اخیر، بیش‌ازپیش مورد توجه پژوهشگران و علاقه‌مندان عرصه تاریخ معاصر قرار گرفته است، لیکن همواره مطالبی که توسط شخص پادشاه - به‌عنوان شخص اوّل مملکت - نگاشته می‌شده، از اهمیت خاص و ویژه‌ای برخوردار بوده است؛ چرا که آشنایی با افکار، روحیات، عادات و روند تصمیم‌گیری‌های وی، به درک بهتر از حوادث آن دوره تاریخ کمک می‌نماید؛ و شاید یکی از دلایل علاقه‌مندی پژوهشگران حوزه تاریخ به روزنامه‌های خاطرات ناصرالدین‌شاه نیز از همین منظر باشد.

با استناد به شواهد تاریخی، ناصرالدین‌شاه قاجار از سال‌های ابتدایی دوران سلطنت خود شروع به ثبت و ضبط وقایع روزانه خود نموده است^۱ و تا واپسین روزهای حیات خود به این امر مهم مبادرت ورزیده است.^۲ به همین جهت است که در عرصه تاریخ معاصر ایران، ناصرالدین‌شاه قاجار را یکی از سلاطین پُر نویس و اهل فضل و ادب برمی‌شمارند. به‌حقیقت این جمله درست است که این پادشاه، هم کتاب‌دار بود و هم کتاب‌خوان، و هم در زندگی خویش سعی بر آن نمود تا آثار مکتوبی از خود بر جای گذارد. آنچه مسلم است، تعداد زیادی از دست‌نوشته‌ها و مکتوبات او در آرشیوهای عمومی و خصوصی

۱. قدیمی‌ترین روزنامه خاطراتی که از ناصرالدین‌شاه مشاهده شده، مربوط به ربیع‌الثانی سال ۱۲۶۵ ق. است.

۲. آخرین برگ از خاطرات روزانه ناصرالدین‌شاه مربوط به ۴۸ ساعت قبل از ترور وی در ۱۷ ذی‌قعدة ۱۳۱۳ ق. می‌باشد.

وجود داشته که به دست پژوهش سپرده شده، و پس از استنساخ به طبع رسیده‌اند، اما نباید این نکته را از نظر دور داشت که تعداد زیادی از این دست‌نویس‌ها نیز در کنج مراکز آرشیوی وجود دارند که پژوهشی بر روی آنها صورت نگرفته و لازم است تا این اسناد نیز مورد واکاوی قرار گرفته، و به‌جهت استفاده محققان و پویشگران عرصه تاریخ و فرهنگ ایران‌زمین به عرضه عمومی گذارده شود. این نکته همواره قابل توجه است که آنچه از این پژوهش‌ها استخراج می‌شود، می‌تواند برخی از زوایای مهم تاریخ معاصر ایران را روشن ساخته و به بخشی از پرسش‌ها درباره روابط اجتماعی-سیاسی و فرهنگی آن دوران پاسخ گوید.

خوشبختانه بخش عظیمی از این روزنامه‌های خاطرات موجود است و در شرایط بسیار خوب، در سه مرکز مهم آرشیوی کشور، یعنی سازمان اسناد ملی ایران، مرکز اسناد تاریخی و کتابخانه سلطنتی کاخ گلستان نگهداری می‌شود. بخشی از این روزنامه‌ها تا به امروز تصحیح و چاپ شده و مابقی آن نیز به یاری خداوند و همت پژوهشگران به چاپ خواهد رسید.

نکته حائز اهمیت در مورد مجموعه روزنامه‌های خاطرات ناصرالدین‌شاه این است که متأسفانه در طی سال‌های گذشته، برخی از مصححان محترم، بدون توجه به عواقب آن، به تصحیح بخش‌هایی از آلبوم‌های خاطرات اقدام کرده‌اند که این امر آسیب‌هایی را برای این مجموعه خاطرات در پی داشته است؛ به‌عنوان مثال، ۲۳۰ صفحه از آلبومی ۷۵۷ صفحه‌ای جدا و تحت عنوان *سفرنامه اول ناصرالدین‌شاه به فرنگ* به چاپ رسیده است حال آنکه ۵۲۷ صفحه دیگر این آلبوم کنار گذاشته شده و عملاً پژوهشی روی آن صورت نگرفته است. این اتفاق درباره آلبوم‌های دیگر نیز تکرار شده و تقریباً تمامی آلبوم‌های بیوتات محفوظ در سازمان اسناد ملی به همین سرنوشت دچار گردیده است. با توجه به این نکته و اغلاط و افتادگی‌های فراوان این چاپ‌ها، لازم دیدیم تا همه مجموعه خاطرات ناصرالدین‌شاه تصحیح و به چاپ برسد. به این ترتیب، چه آن بخش از خاطرات که تا کنون تصحیحی بر روی آن صورت نگرفته و چه بخش‌هایی که در سال‌های گذشته به همت پژوهشگران گرامی تصحیح شده است، بار دیگر تصحیح شده و یکجا در دسترس علاقه‌مندان و پژوهشگران محترم قرار خواهد گرفت.

کتاب حاضر حاصل استنساخ صفحات ۲ تا ۱۴۹ و ۲۷۱ تا ۵۰۱ آلبوم شماره ۹۴ از مجموعه آلبوم‌های بیوتات است که در بخش اسناد خطی سازمان اسناد ملی ایران بایگانی شده است. این آلبوم دفتری به قطع رحلی بزرگ، متضمن یادداشت‌های روزانه ناصرالدین‌شاه است که در ۷۵۷ صفحه صحافی شده است. این مجلد حاوی چند بخش است، ولی بخش‌های مذکور از نظر تقدم و تأخر تاریخی دچار خلل و آشفتگی شده است؛ به این ترتیب که از صفحه ۲ تا ۱۱۷ کتاب به شرح اخبار دارالخلافه و شکارهای ناصرالدین‌شاه پس از بازگشت از سفر عتبات متبرکه پرداخته، و در ادامه به شرح سفر به کنار دریای چالوس اختصاص یافته است. ادامه مطالب که عمدتاً مربوط به شرح وقایع سفر اول فرنگستان است، از صفحه ۲۷۱ پی گرفته شده و تا صفحه ۴۹۳ ادامه یافته است. از صفحه ۴۹۴ تا ۵۰۱ نیز به وقایع دارالخلافه و اتفاقات پس از بازگشت از سفر فرنگ اختصاص دارد. مجدداً ادامه مطالب از صفحه ۱۱۸ پی گرفته شده و تا صفحه ۱۴۹ کتاب، به شرح اتفاقات دارالخلافه و همچنین گزارش‌هایی از شکار و تفرج‌های شاهانه در طهران، و اطراف شهر پرداخته شده است. تصحیح حاضر نیز بر همین اساس صورت گرفته است، لذا ترتیب زمانی خاطرات حفظ شده و خللی به آن نرسیده است.

در صفحه نخست آلبوم مذکور چنین نوشته شده است: «بسم‌الله الرحمن الرحیم، در حدیث معتبر شنیده شده است: مَنْ كَتَبَ بِسْمِ اللَّهِ بِحَسَنِ الْخَطِّ وَجَبَ لَهُ الْجَنَّةُ. چون کتاب‌های روزنامه‌های شکارهای قدیم را که شش هفت جلد می‌شد، دو روز قبل به صحاف‌باشی داده‌ام که همه را در یک مجلد درست کند...»

لازم به یادآوری است که مطالب مربوط به صفحات ۱۱۷ تا ۵۰۱ کتاب، در سال ۱۳۷۷ توسط مصحح محترم، سرکار خانم فاطمه قاضیها تصحیح شده و توسط انتشارات سازمان اسناد و کتابخانه ملی ایران، تحت عنوان روزنامه خاطرات ناصرالدین‌شاه در سفر اول فرنگستان به چاپ رسیده است. با احترام تمام نسبت به مصحح گرامی، باید به این نکته اشاره کرد که در کتاب مذکور افتادگی‌ها و بدخوانی‌ها و حذف و اضافاتی - اکثراً بدون توضیح - صورت گرفته است که در تصحیح جدید، سعی بر رفع آن موارد شده است. در ادامه، ابتدا به نمونه‌هایی از افتادگی‌های در متن و سپس به چند نمونه از بدخوانی‌ها اشاره می‌شود: کلماتی که زیر آنها خط کشیده شده در چاپ قبلی بدون دلیل حذف شده‌اند:

۱. صفحه ۳ کتاب:

سطر ۴ اشتباه است: چون خیلی حاجی سرور رفت
پی انیس الدوله.
شکل صحیح: چون خیلی تنها بودم فرستادم
شهر، حاجی سرور رفت پی انیس الدوله.

دلمه ماهیانه چون شش ماه بودم زنده ام مگر سرور رفت
پی انیس الدوله اما این را در نسخه می بینیم
از روز سرور رفت تا روزی که در راه بودم

۲. صفحه ۲۶۹ کتاب:

سطر ۸ اشتباه است: بسیار آدم خوبی است، اما در
قشون بحری منصب دارد.
شکل صحیح: بسیار آدم خوبی است - و سپه سالار
ایتالیاست - اما در قشون بحری منصب دارد.

visconti در روزی که در راه بودم
در قشون بحری منصب دارد
بسیار آدم خوبی است و سپه سالار
ایتالیاست

۳. صفحه ۳۱۴ کتاب:

حاشیه نویسی کنار نسخه مورد توجه مصحح
محترم قرار نگرفته است.
شکل صحیح: سپه سالار یعنی صدراعظم
میرزا حسین خان ما را کج خلق کرد.

در نسخه ما که در مجرای را در روزی که
در بر یک خلق شریف بودم
به ما موبت از این قشون الدوله
بمنزه را می بینیم
صدراعظم
میرزا حسین خان ما را کج خلق کرد

۴. صفحه ۳۸۷ کتاب:

سطر ۵ اشتباه است: قدم می گذارد به هوا.
شکل صحیح: قدم می گذارد به هوا پرت شده، عیب می کند، اما برمی خیزد. صبح هم سواره
به رشت می آید، در رشت فوت می شود.

نسخه در بام ما را می بینیم که
قدم می گذارد به هوا پرت شده عیب می کند
اما برمی خیزد و صبح هم سواره
به رشت می آید در رشت فوت می شود

۵. صفحه ۲۸۲ کتاب:

حاشیه نویسی کنار نسخه مورد توجه مصحح محترم قرار نگرفته است. شاه در حاشیه نسخه
نوشته: «سنه ۳۰۶ است که حالا می نویسم. هرکس از این ها مرده است الی این تاریخ، یک نقطه
سرش می گذارم»

شاه، اسامی ۱۴ نفر از کسانی را که در سفر اول
فرنگ به همراه او بوده‌اند و در زمان تحریر این
حاشیه‌نویسی (۱۳۰۶ق.) فوت کرده‌اند، با گذاشتن
نقطه‌ای در بالای نام آنها مشخص کرده است.
* تعداد جاف‌تادگی‌های مذکور، حدود ۵۱ مورد می‌باشد.

تعدادی از موارد بدخوانی:

وہ ایمان اور اس سے دیکھتے ہیں
کہ کیا ہم مرم ہوں کہ ان اور وہ ہوں
یہ بات ہے کہ ہم کہہ سکتے ہیں کہ وہ
ہوئے ہیں کہ وہ ہوں کہ وہ ہوں

١. صفحة ٣٥ كتاب :

سطر ۱۳ اشتباه است: گرم گفتگو می کرد.

شکل صحیح: گرم کشی می کرد.

بنہ کا مکہ فرمایا مئی
دہائز فغانی سلطان فیض علی شاہ رفیع
نہیں اپنی کراچی میں تیس سال ملازم ازبک خان

٢. صفحة ١٠٩ كتاب :

سطر ۱۸ اشتباه است: برادر یحیی خان.

شکل صحیح: میرزا محمد خان.

... من ساری ساله - سحر و جادو و کفر و شرک - بفرموده امیر میثاق

۳. صفحه ۱۸۶ کتاب:

سطر اشتباه است: اغلب کارها را با پادشاهان می‌کردند.

شکل صحیح: اغلب کارہا را با پاهایشان می‌کردند.

کافہ یا کئی عیال میں رہنے سے قطعاً بائیس سے حق تعالیٰ کی عبادت میں کوتاہی نہ آئے۔

۴. صفحہ ۱۹۰ کتاب:

سُطْر اَشْتِباہ اِست: حَرکتِی کَہ نِماِیش مِی دَادَند.

شکل صحیح: حرکتی که به ماشین می‌دادند.

۵. صفحه ۲۰۷ کتاب:

سطر ۷ اشتباه است: باب مفتاح بسیار خوبی.

شکل صحیح: باب‌المفتاح [باب‌المفتاح] بسیار خوبی.

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام على
سيدنا محمد وآله الطيبين
الطاهرين

۶. صفحه ۲۴۸ کتاب:

سطر ۱۵ اشتباه است: دروازه‌های ایران که در ندارد نیست

شکل صحیح: دروازه‌های ایران در ندارند.

❖. تعداد بدخوانی‌ها بسیار زیاد بوده و خارج از حوصله این مقدمه می‌باشد.

در هنگام تصحیح چنین متونی، گاهی مصتح به حذف کلمه یا کلماتی مخالف شأن قلم اقدام می‌کند. روش معمول چنین است که پس از حذف کلمه یا کلمات مزبور، در پانویس صفحه به این حذفیات اشاره نماید، اما متأسفانه مشاهده می‌کنیم که مصتح محترم، کل یک سطر را به خاطر یک کلمه حذف نموده و نه تنها در پانویس صفحه به حذفیات مذکور هیچ اشاره‌ای نکرده، بلکه ادامه مطلب را از چاپ سنگی پی گرفته است. به مثال زیر توجه بفرمایید:

در صفحه ۵۷ کتاب، سطر ۱ چنین است: یک زن مرمر بزرگ ایستاده بسیار خوشگل، «ده روز دیدن کفایت نمی‌کرد». مطلب داخل گیومه در پانویس، به چاپ سنگی ارجاع داده شده است. شکل صحیح: یک زن مرمر بزرگ ایستاده بسیار خوشگل بود که فرجش هم درست پیدا بود، سه‌روز می‌شد نشست و او را تماشا کرد. هر پرده صورت و هر مجسمه و هر اطاق را ده روز دیدن کفایت نمی‌کرد.

انگشت مجسمه مرمر بعد از مختلف آنکه مایه بچه زن رفت بعد ادم و ده میرد [یک زن مرمر بزرگ ایستاده بود که فرجش هم درست پیدا بود سه روز می‌شد نشست و او را تماشا کرد. هر پرده صورت و هر مجسمه و هر اطاق را ده روز دیدن کفایت نمی‌کرد] از یک دفعه سلفه بج بوز مایه نرس متهد لاق مایه دامن برالون کون مرادم

ملاحظه می‌شود که دو سطر از متن نسخه، تنها به خاطر یک کلمه (فرجش)، بدون هیچ شرح و توضیح اضافه در پانویس کتاب، حذف شده است.

در موارد متعدد، مصحح محترم هیچ اشاره‌ای به حذفیات صورت گرفته توسط کاتب نسخه نکرده است.



در هر صورت، ذکر موارد فوق به جهت تخفیف و کوچک شمردن زحمات مصحح و مصححان محترم و بی‌توجهی به پیش‌کسوتی ایشان نبوده و تنها به جهت آگاهی خوانندگان محترم به عرض رسیده است که گفته‌اند:

بزرگش نخواند اهل خرد که نام بزرگان به زشتی برد

روش تصحیح

در تصحیح متن حاضر، روش معمول و رایجی که در تصحیح این گونه متون رعایت می‌شود مورد نظر قرار گرفته است. متن اصلی فاقد علائم سجاوندی و رعایت قواعد پاراگراف‌بندی بوده است که در بازنویسی، کلیه این موارد رعایت شده است. کلماتی همچون «برخواستم، خاندم و نهار» و از این دست، به رسم الخط متعارف امروزی «برخاستم، خواندم و ناهار» تغییر یافته است؛ علاوه بر این، از آن جایی که این دست متون برای پژوهشگران سایر حوزه‌ها مانند زبان‌شناسی و سبک‌شناسی از منابع بسیار ارزشمندی محسوب می‌شوند، سعی کردیم کلیه ویژگیهایی را که در متن نسخه وجود داشت - مانند اعراب‌گذاری کلمات توسط نویسندگان - به همان شکل حفظ کنیم.

ناصرالدین شاه صورت‌های مختلفی از یک کلمه را تحریر کرده است که به نظر می‌رسد این امر مربوط به آشنا نبودن وی با این دست از کلمات و نحوه ادای برخی از اسامی است که تحریر شکل صحیح آنها را برای شاه سخت کرده و گاهی اوقات در املاء این اسامی دچار سهو شده است؛ از جمله این موارد می‌توان به کلماتی چون General اشاره کرد که به صورت‌های ژنرال، ژرنال، جرنال و جنرال تحریر شده است و یا نام رودخانه معروف تیمز لندن Thames River که به اشکال رودخانه تِمَز، رودخانه تِمَز، رودخانه تامز و بعضاً رودخانه تمیز نوشته است. لذا ما تمامی این صورت‌ها را در متن حفظ کرده‌ایم و تنها در مواردی که نیاز به توضیح داشته است در همان صفحه توضیح داده‌ایم.

اشکال غلط از املاهای فرنگی را که بسیار نیز فراوان است (estérik به جای street) به همان صورت اولیه حفظ کرده‌ایم و در انتهای کتاب، در بخش اعلام، بعد از شماره صفحات، شکل صحیح فرنگی آن کلمه را در داخل پرانتز ذکر کرده‌ایم؛ همچنین در انتهای فهرست اسامی فارسی، شکل صحیح اسامی فرنگی، به ترتیب حروف الفبای لاتین ذکر شده و در مقابل هر نام به شکل فارسی آن نام ارجاع داده شده است.

کلماتی مانند: (چای-چایی) یا (چرتی-چورتی) که به دو شکل تحریر شده است، هر دو شکل آن کلمه و بدون ذکر در پانویس، در متن حفظ شده است.

مطالب صفحه ۷۶ و ابتدای صفحه ۷۷ که با فونت B Lotus صفحه‌بندی شده است، همان‌طور که در پانویس صفحه ۷۶ توضیح داده‌ام، در اصل سند به خط علی‌رضاخان قاجار قوانلو عضدالملک تحریر شده است که به جهت تشخیص راحت‌تر آن برای مراجعین محترم، با فونتی متفاوت صفحه‌بندی شده است.

در متن اصلی حرف اضافه «به» به کلمه بعدی چسبیده است، همچون: «بجای» یا «بخاطر» که به شکل «به‌جای» و «به‌خاطر» نوشته شده است.

کلمات جمع که با حرف «ها» ادغام شده‌اند مانند: خانها و خواجها و امثالهم از هم جدا شده و به شکل خانه‌ها و خواجه‌ها نوشته شده است.

هرجا افزودن کلمه یا حرفی بایسته دیده شد، آن را در میان کروشه [] قرار دادیم؛ همچنین کلمات و جملات معترضه را در میان دو خط - - و واژه‌های مغلوط فارسی-عربی، همچون «شوخیّتاً» را به همان صورت اصلی آورده‌ایم.

در بعضی از قسمت‌های نسخه، در نگارش بعضی از کلمات اشتباهاتی صورت گرفته که ضمن تصحیح این موارد، آنها را در پانویس همان صفحه مشخص کرده‌ایم.

در بخش‌هایی از نسخه (به ویژه در هنگام سفر فرنگ) حساب روزها از دست کاتب خارج شده و ترتیب روزها و تاریخ‌ها به هم ریخته است. این موارد با استفاده از نرم‌افزار تبدیل تاریخ به شکل صحیح آن تغییر داده شده و به جهت آگاهی خوانندگان، در پانویس صفحات مورد اشاره توضیح داده شده است.

اسم‌هایی که به زبان فرانسه یا انگلیسی و اکثراً ناقص و غلط در انتهای بعضی از پاراگراف‌ها نوشته شده است، همچون: (iuchi) یا (enis) بدون هیچ تغییری حفظ شده و صورت فارسی آن در کنار صورت اصلی، داخل کروشه [] قرار داده شده است: (یوشی) [= uchi]، ضمناً این اسامی مربوط است به اسامی همسران شاه که در شب مورد اشاره کشیک وی بوده‌اند. پراکنش‌های داخل متن به تبعیت از اصل سند گذاشته شده‌اند.

به جهت تسهیل در امر تحقیق و پیگیری موضوعات و مطالب خاص توسط پژوهشگران و علاقه‌مندان، به استخراج اعلام هر صفحه از سند با شماره‌گذاری آن صفحه در داخل کروشه [] اقدام نموده‌ایم؛ به عنوان مثال رقم ^[۲۵۰] در متن بازنویسی شده، شماره‌ای است که به عکس آن صفحه از سند در آلبوم مربوط به آن تعلق دارد.

در این کتاب سعی شده است از پانویس‌های غیر ضروری اجتناب شود و تنها به مواردی پرداخته شود که لازم و ضروری تشخیص داده شده است.

سرفصل‌های صفحات فرد کتاب، توسط مصحح تنظیم شده و ارتباطی با اصل نسخه ندارد. در هنگام تصحیح این کتاب، از نسخه چاپی ترجمه انگلیسی خاطرات ناصرالدین شاه که در بخش منابع به آن اشاره کرده‌ام بهره برده‌ام.

با توجه به مراجعه محققان و پژوهشگران عرصه‌های مختلف به این چنین کتاب‌هایی، فهرست‌هایی مختلف و متنوع همچون اسامی اشخاص و القاب، اسامی جغرافیایی، مدنی، اجتماعی و اداری و واژه‌های خاص، طوایف، ایلات، خاندان‌ها و مذاهب، گل و گیاه، میوه‌جات و درختان، حیوانات و جانداران، کتب و رسالات تهیه شده است.

تصاویر انتهای کتاب با موضوعات مربوط به سفر اول فرنگ ناصرالدین شاه، از روزنامه‌های خارجی استخراج و در بخش تصاویر (همراه با ذکر منابع) عرضه شده است.

شیوه ترتیب فهرست اعلام اشخاص به شکل زیر است:

- نام‌هایی که یکنواخت و مشابه بوده و احتمال می‌رفته است که دو یا چند شخص مجزا باشند، پشت سر هم و به ترتیب ذکرشان در صفحات آورده‌ایم، تا اختلاطی در هویت و منصب آنها حاصل نشود. (مثلاً میرزا زکی خان و میرزا زکی تفرشی ضیاءالملک)

- القاب بعدی و اطلاعات مربوط به افراد پس از شماره صفحات و داخل پراکنش آورده شده است.

- پیش اسمها (خطاب و عنوان) همچون آخوند، آقا، حاجی، ملا، میرزا، لرد، کنت و ژنرال و امثالهم را در میان () و بعد از نام شخص آورده‌ام. بدیهی است عناوین خان و میرزا اگر بعد از نام اشخاص آمده باشد در جای خود باقی مانده است.

- در مواردی القاب، مناصب و عناوین بعدی اشخاص را آورده‌ام.
- در تشخیص برخی از القاب اشخاص، از دیگر روزنامه‌های خاطرات ناصرالدین‌شاه که خود تصحیح کرده‌ام، بهره برده‌ام.

نام‌های شخصی افراد، با اقتباس از شیوه زنده‌یاد استاد ایرج افشار که در کتاب *چهل سال تاریخ ایران* معمول داشته‌اند، تنظیم گردیده است:

- اسم کوچک + کلمه عنوانی مثل خان و میرزا ← ارجاع به لقب (مثلاً حبیب‌الله خان ← ساعدالدوله، عبدالصمد میرزا ← عزالدوله)

- اسم کوچک منفرد ← ارجاع به لقب (مثلاً زبیده ← امین‌اقدس)

- اسم کوچک منفرد ← (مثلاً خدامراد)

- اسم کوچک + کلمه عنوانی مثل خان، میرزا یا نسبت (مثلاً خسروخان، خسرومیرزا، خان‌جان‌خان خواجه‌وند)

- اسم کوچک مرکب + کلمه عنوانی همچون خان، میرزا یا نسبت آن شخص (مثلاً حسینقلی‌خان، سلطان‌مرادمیرزا و محمدتقی‌خان افشار)

تقدیر و تشکر

مراتب سپاس و تشکر فراوان خود را از مجموعه کارمندان سازمان اسناد ملی ایران، به‌ویژه کارمندان محترم واحد اطلاع‌رسانی، به‌پاس همکاری صمیمانه و مسئولانه ایشان اعلام می‌دارم.

از سروران گرامی، آقایان بهمن بیانی به‌جهت تذکر و یادآوری معانی برخی از کلمات و اصطلاحات منسوخ، احمد چایچی امیرخیز به‌پاس ترجمه واره‌های ترکی، مهدی فراهانی به‌جهت گردآوری و آماده‌سازی تصاویر انتهای کتاب و توضیحاتی چند در رابطه با برخی از اسامی فرنگی، استاد عبدالله شهبازی به‌جهت کمک در بازیابی برخی از واژگان و اسامی اماکن جغرافی، آقای محسن محمدی به‌جهت راهنمایی در مورد فود بنگال و از آقای رضا کوچک‌زاده به‌جهت راهنمایی در مورد کلمه حمله‌خوان کمال تشکر را دارم.

از سرکار خانم نسیم محمّدی به جهت تذکراتی چند در جهت ویرایش و آراستگی متن حاضر تشکر و قدردانی می‌کنم.

از سرکار خانم نسرین خلیلی همسر مهربانم، به پاس همیاری و همدلی و کمک‌هایش در امر مقابله متن کتاب نهایت سپاسگزاری را دارم.

از حضرت استاد دکتر سید مصطفی محقق داماد و کلیه کارمندان محترم انتشارات بنیاد موقوفات دکتر محمود افشار یزدی، به پاس تلاش بی‌وقفه این مرکز، جهت ارتقاء سطح فرهنگ و دانش ایران عزیز، و فراهم نمودن شرایط لازم جهت چاپ هرچه نفیس‌تر کتاب حاضر تشکر و قدردانی می‌نمایم.

وظیفه خود می‌دانم از دوست بزرگوار و دانشمند، جناب آقای دکتر محمّد افشین‌وفایی، به سبب تمامی زحمات و تلاش پیگیرانه و دلسوزانه ایشان، در جهت هرچه بهتر و پاکیزه‌تر شدن متن حاضر و یادآوری نکاتی چند در فهم لغات و اصطلاحات متن صمیمانه تشکر نمایم.

از دوستان عزیزم آقایان کاوه حسن‌بیگلو، ابراهیم آبشاری و محمدرضا رضایی‌پور، علی غلامی و کیانوش معتقدی، به پاس تمامی زحمات ایشان در جهت هرچه بهتر عرضه شدن کتاب حاضر قدردانی می‌کنم.

همچنین لازم است از جناب آقای علی‌اصغر علمی، مدیریت محترم انتشارات سخن و کلیه کارمندان محترم این مؤسسه، کمال تشکر و امتنان را داشته باشم.

سخن را با درود به روان پاک دکتر محمود افشار و خلف صالحش، زنده‌یاد ایرج افشار، به پایان می‌برم و برای زنده‌یاد استاد کریم اصفهانیان که همواره وام‌دار رهنمودهای پدرانۀ ایشان هستم، علو درجات و بهشت برین را آرزو مندم.

این اثر را تقدیم می‌کنم به تمامی پویش‌گران و علاقه‌مندان عرصه تاریخ و فرهنگ ایران‌زمین و یادآوری می‌کنم، با توجه به بضاعت اندک بنده، به احتمال قریب به یقین لغزش‌ها و اشتباهاتی در تصحیح این اثر روی داده که امیدوارم سروران و فضلا بر این نقایص چشم نهوشیده و با تذکرات کارشناسانۀ خود بنده را مرهون محبت‌های خویش سازند.

مجید عبدالمین

زمستان ۱۳۹۸

بسم الله الرحمن الرحيم

در حدیث معتبر شنیده شده است:

مَنْ كَتَبَ بِسْمِ اللَّهِ بِحَسَنِ الْخَطِّ وَجَبَتْ لَهُ الْجَنَّةُ^۱

چون کتاب‌های روزنامه‌های شکارهای قدیم را که شش هفت جلد می‌شد، دو روز قبل به صحاف‌باشی داده‌ام که همه را در یک مجلد درست کند، کتابی نداشتم که روزنامه بنویسم؛ لهذا این کتاب را شب یکشنبه ۲۶ شهر شوال سنه ۱۲۸۸ [۱۲] قوی‌بیل - جدی - به دست گرفته می‌نویسم، اما با کسالت مزاجی قدری و روحانی.

در ۲ همین ماه شوال که به شکار جاجرود رفتیم، به تفصیل در روزنامه علی‌حده نوشته شده است؛ الحمدلله بسیار خوش گذشت، شکار زیادی کردم، هیجده شکار ارقالی و غیره زدم - یعنی تکه‌بز - در معاودت از بواسیر یک هفته خون زیادی آمد، قدری بی‌حال شدم و رنگ‌ورو زرد شد، زیر چشم نفخ کرد، دل تپش آمد؛ الحمدلله سلامت بود و هست.

روز [جمعه] ۲۴ شهر شوال [۱۲۸۸]

از صبح برف آمد الی غروب، به‌طوری که برف و بارندگی از این بهتر بحمدالله تعالی نمی‌شود؛ بسیار خوب بارید به‌قدر نیم ذرع^۲ برف بارید، صحرا و کوه‌ها بالمره سفید شد. چندین سال بود که همچو رحمتی نازل نشده بود. ما بندگان پست‌فطرت بی‌معنی هیچ‌نفهم خر، قدر این نعمت‌های خداوندی را نمی‌دانیم و نمی‌فهمیم، مگر باز خود باری تعالی ترحم فرموده بر این نادان‌ها.^۳ دیگر انشاءالله غضب نفرمایند و همیشه درهای رحمت انشاءالله باز باشد.

خلاصه روز بعد را که ۲۵ باشد میل سواری و تماشای صحرا شد؛ به سیاحی حکم شد برود میرشکار را خبر کند که صبح زود برود به سرکش سیاه‌غار شکار پیدا کند.

۲. همه‌جا «زرع» نوشته است.

۱. در اصل: + وَجَبَتْ لَهُوَ الْجَنَّةُ

روز شنبه ۲۵ [شوال ۱۲۸۸]

صبح زود سوار شدیم به کالسکه، از در دولت. صدراعظم و غیره بودند، بعد رفتند. رانندیم، در بالای ده باباعلی خان به ناهار افتادیم. امروز هوا صاف است، اما قدری مه بود رفع شد. سیاحی، باشی کوچک، ملیجک، چورتی ها، آقاعلی، عرفانچی، محقق و غیره بودند. بعد از ناهار همه پیشخدمت ها و غیره را فرستادیم رفتند قصر فیروزه؛ من، سیاحی، باشی کوچک، یوسف، حسینعلی، ملیجک، غلامعلی خان، ابراهیم خان، ساری اصلان، امین نظام، حسینقلی خان رفتیم. همه جا رد برف میرشکار را گرفته، الی سرکش سیاغار رفتیم. میرشکار و غیره آنجا بودند. اشاره کرد که شکار هست. رفتیم بالا شکارها را با دوربین دیدیم، زیر ما بودند طرف دست چپ. دوازده قوچ بزرگ بودند، باقی میش و بره به قدر سی شکار بود. ما همان جا نشستیم. صادق و غیره را فرستادیم برود سر بزند. رفتند، قدری طول کشید سر زدند. شکارها راست آمدند پیش ما. اول میش و بره بود، قوچ ها عقب بودند. قدری صبر کردم. از پایین می گذشتند، برای ۴ پاره دور بود؛ تا اینکه قوچی هم آمد، حوصله نکرده ۴ پاره و غیره انداختیم. شکارها بر هم خوردند، این طرف آن طرف رفتند. عقب سنگی هم که ما بودیم شکار پُر بود، اما حیف که بی خود به شکارهای دور انداختیم.

بعد برخاسته آمدم آن طرف سنگ. قوچ های بزرگ قدری پایین بودند، برگشتند. یک قوچ و چند میش نزدیک بودند. با گلوله تفنگ حیدربیک انداختم یک قوچ را زدم، افتاد زمین؛ سه دقیقه در زمین بود، سیاحی رفت سرش را ببرد برخاست دوید. گفتیم: های تازی بکشید! ابراهیم خان تازی کشید، تازی رفت میش را که گلوله خورده بود گرفت، قوچ دررفت. میرشکار، ابراهیم خان، سیاحی و غیره عقب کردند. من هم رفتم سر رد، خون زیادی آمده بود، اما پدرسوخته رفته بود. آدم فرستادم، پیشخدمت ها و غیره را از قصر فیروزه ببرند سردر کوچک باغ دوشان تپه.

رفتیم دوشان تپه بالای سردر. پیشخدمت ها رسیده بودند. نماز کرده جای خوردم. میرزا محمدخان هم آنجا پیدا شد. بین راه ساری اصلان فرستاده بود یک شکار زخمی در سیاغار هست، تازی بیاورند بگیرند. باشی کوچیکه را با چند تازی فرستادم رفتند، چیزی ندیده بودند؛ می گفتند رد پلنگ را ملیجک دیده است. چون ساری اصلان را از سرکش سیاغار فرستاده بودم که از زخمی های ما را پیدا کند، از آن جهت رفته بود.

خلاصه سیاحی و میرشکار و غیره هم آمدند، چیزی از قوچ پیدا نکرده بودند؛ رفته بود به کوه سرخ حصار. میرشکار می گفت توی سنگ ایستاده بود، با دوربین دیدم گلوله از زیر کتَش خورده از آن طرف دررفته بود، اما به استخوان نخورده بود، این است درمی رفت. می گفت پیاده شدم بروم مازُق^۱ دوباره بزنم، خوردم زمین پایم دررفت، برگشتم. ابراهیم خان و سیاحی بد تازی کشیدند نگرفت.

خلاصه میش را برداشته، غروبی وارد شهر شدیم. میرزاعبدالله و آقاوجیه دیشب چشمه شاهی - ده آقاوجیه - رفته بودند، امروز آمدند دوشان تپه، دیده شدند.

روز [یکشنبه] ۲۶ شوال [۱۲۸۸]

از صبح الی صبح دیگر برف بارید؛ الحمدلله ثم الحمدلله خیلی خیلی بارید. بیگم خانم خاله در سن ۶۷ سالگی، شب ۲۸ شوال فوت شد.^[۳] نعش را به مشهد مقدس بردند. نعش حیدرقلی خان سهام الدوله را از بوجنورد آوردند. ملک حسین برادرزنش - یا همشیره زاده اش - با حاجی حسین صندوق دارش آورده اند، به نجف اشرف می برند - نعش را بردند، اما خود ملک حسین و حاجی حسین هم هر دو مُردند و نعش شدند؛ ملک حسین در عتبات مُرد، حاجی حسین برگشتن در دامنزلِ طهران مُرد.^۲

از جاجرود که برگشتیم، خون بواسیر طغیانی کرد، الی پانزده روز آمد؛ خیلی خیلی ضعف و کسالت داد، به طوری که رنگ و رو زیاده از حد زرد شد و قوّت رفت [که] همه را نشست نماز می کردم؛ سر گیج می رفت. هوا هم به طوری سرد و مه و ابر بود که دیده نشده بود. سرما زیاده از حد بود، آدم یخ می کرد. تأثیر آتش رفته بود. هر روز مه شهر را و اطراف را داشت، متصل هم برف ریزه می آمد. صحراها هم از برف سفید بود.

چند شب متوالی جماع موقوف شد - از ضعف - خلاصه در اواخر شوال یک روزی به همین حالت ضعف و کسالت در دیوان خانه بودم؛ بعد از ناهار و غیره آمدم توی باغ گردش بکنم، آفتابی هم بود، اما بسیار سرد بود. تیرکمان خواستم، کلاهی گذاشته تیر انداختم. تیمور میرزا، پیشخدمت ها و سایرین و غیره خیلی بودند. در این بین کون جنبانک ماده زردی آمد لب جوپ خیابان سروی نشست. تیمور میرزا گفت: آی! مرغ سقاجی را بزنی با تیر.

۱ مازُق: به تیررس آمدن شکار اعم از اینکه شکارچی به شکار نزدیک شود یا شکارچی در سنگر و کومه باشد و شکار نزدیک به او شود. ۲. این مطلب بعدها و مابین سطور تحریر شده است.

من هم رفتم به قراول. با وجودی که راه می‌رفت، با تیر اوّل زدم. بلند شد افتاد توی باغچه. من خیال کردم نخورد، پرید رفت. چورتی دوید رفت کون جنباک را آورد. بسیار خوب زده بودم با تیر. تیمور میرزا تعجب کرد، همه تعریف کردند. دادم خواجه ابراهیم برد برای گربه‌ها.^۱

در یکشنبه ۳ شهر ذی‌قعدة [۱۲۸۸]

غنی‌بیک تفنگ‌دار رفته بود خانه امین خلوت خرجی بگیرد، سه تومان گرفته بود. در این بین امین خلوت می‌خواست برود هاشم‌آباد. غنی‌بیک هم هرچه اصرار کرده بود به هاشم‌آباد برود، امین خلوت راضی نشده بود، گفته بود خرجی گرفته‌ای، برو خانه‌ات. غنی‌بیک هم برگشته بود، اما خانه‌اش نرفته بود. رفته بود بالاخانه میرآخور امین خلوت که اسمش محمدمیرزا بیک است و گروسی است، چون ناخوشی مضمّن دارد، و باد آورده است، به احوالپرس او می‌رود؛ زیر کرسی او می‌نشیند. قرقی هم امین خلوت داشته است، او را هم غنی‌بیک دست می‌گیرد تماشا می‌کند و جام بادیّه آبی می‌آورد روی کرسی می‌گذارد که به قرقی بدهد، زیر این بالاخانه هم طویله امین خلوت بوده است. در این بین بالاخانه خراب می‌شود، غنی‌بیک و سایرین همه می‌روند زیر هوار، می‌افتند پایین طویله، خاک زیادی روی آن‌ها می‌ریزد. مردم جمع می‌شوند و اهتمام داشته‌اند که غنی‌بیک را درآرند. همه را درمی‌آورند، آخر غنی را مُرده درمی‌آورند - قرقی در دست - قرقی هم مُرده بود. آن بادیّه آب که برای قرقی روی کرسی گذاشته بود، همان بادیّه به پهلویش خورده کشته بود. خلاصه سوای غنی‌بیک، دو نفر دیگر هم می‌میرند، از پسر مهتر و غیره، اما میرآخور ناخوش مردنی سلامت درمی‌آید. از عجایب است! این میرآخور یک مرغ تخم‌ده هم داشته است که آن هم زیر هوار می‌رود. آن مرغ هم بعد از دو روز زنده درمی‌آید. قبل از خراب شدن طویله - به چند دقیقه - اسبی که بسته بودند، به فراست حیوانی می‌فهمد که بالاخانه می‌خواهد خراب شود، پابند و افسار را کنده از طویله فرار می‌کند؛ دو نفر هم که در طویله بودند بیرون می‌روند عقب اسب که ببینند اسب چرا این‌طور فرار کرد؛ که فی‌الغور بالاخانه^۲ خراب می‌شود، این دو نفر هم به فراست اسب خلاص می‌شوند.

۱. از یکشنبه ۲۶ شوال تا یکشنبه ۳ ذی‌قعدة، مطلبی نوشته نشده است.

روز پنجشنبه ۷ شهر ذی قعدة [۱۲۸۸]

هوا صاف و آفتاب بود. از طهران سوار شدیم برای دوشان تپه. ناهار را در سردر کوچک باغ دوشان تپه خورده، بعد از ناهار پیشخدمتها و غیره را همان جا گذاشته، رفتیم برای درّه باباعلی خان - سرکش سیاغار - برای شکار ارقالی. صحرا اغلب جاها برف است. میرشکار جلو رفته بود. تا رسیدیم به نزدیکی سرکش سیاغار، رد پلنگ بزرگی دیدیم که از سیاغار آمده به طرف نیزار و چشمه نسام نی درّه رفته بود. رد بزرگی بود، تازه هم رفته بود. رد را اول سیاچی دید. میرشکار هم رد را پیش از ما دیده، پی رد رفته بود، باز برگشته بود به سرکش سیاغار.

خلاصه رفتیم پیش میرشکار، حاجی را دیدم گفتیم: رد پلنگ را دیده اید یا نه؟ گفت: بلی. یک برّه ارقالی هم روی برفها انداخته بودند، سرش را بریده بودند. میرشکار، صادق و غیره آمدند [او] شیرمحمد؛ پرسیدم چه کیفیت است؟ میرشکار گفت: صبح که آمدیم رد پلنگ را دیده، رد را بردیم به کوه سختی؛ پلنگ دسته شکار [را] گردانده بود، همین که جسته بود شکار را بگیرد، شکارها از ترس خود را از کوه پرت کرده بودند، این برّه ارقالی همان جا زیر کوه سنگی افتاده سر و کمرش شکسته بوده است؛ دوربین که به رد پلنگ می انداختیم، دیدیم این شکار هنوز زنده است و آنجا افتاده تکان می خورد، فرستادم سرش را بریده آوردند.

خلاصه در زیر سیاغار هم پنجاه عدد قوچ و میش بود؛ قوچهای بزرگ بود. صادق، جهانگیر و غیره را فرستادیم سرزدند. خیلی نشستیم، اینجا نیامده رفتند رو به نی درّه. برگشتیم از همان راه به سردر باغ دوشان تپه. سیاچی میاچی ها، چورتی کوچک، محمدرحیم خان زند، ابراهیم خان و غیره بودند. در سردر، عرفانچی روزنامه خواند - فرنگی. آقاعلی و غیره و غیره بودند. عصری آمدیم شهر.

روز دوشنبه ۱۱ شهر ذی قعدة [۱۲۸۸]

از طهران به عزم شکار چندشبه دوشان تپه برخاستم از خواب. دیشب bakri [باقری] بود؛ رفتیم حمام. هوا صاف است، اما بسیار سرد است. سرمای این چندروزه چیز غریبی است. خلاصه رخت پوشیده، از در دولت سوار کالسکه شدم. صدراعظم و سایرین کلاً بودند.

شخص ریش تویی سفیدی با لباس پالتو عثمانلو، بسیار عجیب و غریب ایستاده بود. گفتند ایلخانی قدیم است که تازه از اسلامبول آمده است. خیلی چیز تماشایی بود. قدری صحبت شد. رفتم به کالسکه. الی بیرون شهر با صدراعظم صحبت شد - یعنی سواره می آمد - ایلخانی هم بود.

خلاصه رفتم دوشان تپه. در درّه رزک ناهار خوردیم. بعد میرشکار به سرکش سیاغار رفته بود؛ عقبش رفتم. در سره او را دیدیم. سیاغار چیزی نبوده است. چند قوچی در کوه طرف بادامک دیده بودند. سرازیر شده، کل سواره‌ها را در درّه گذاشته؛ من، سیاچی، ابراهیم خان، میرزاعبدالله، ملیجک و غیره رفتیم. صحرا هنوز پُر برف است. در کوه‌های سه‌پایه آچاردوشن شکار زیادی توی برف دیدیم. من قدری پیاده شده معطل تماشای این شکارها بودم. میرشکار، صادق جلو بودند. این قوچ‌ها خودبه‌خود آمده از جلو میرشکار گذشته رفته بودند. بعد سه قوچ دیگر در آفتاب‌روی درّه باباعلی خان دیده بودند؛ من هم دیدم. رفتیم نزدیکش نشستیم؛ صادق رفت سرزد، نیامدند رفتند بالا. بعد سوار شده رفتم منزل. عرفانچی، آقاعلی، پسر امین خلوت و غیره و غیره بودند. رچه‌رچه، ساری‌اصلان، کلب‌حسین خان و غیره.^[۱۵]

روز سه‌شنبه [۱۲ ذی‌قعدة ۱۲۸۸]

صبح سوار شدیم. در درّه باباعلی خان ناهار خوردیم. پیشخدمت‌ها همه بودند. عرفانچی روزنامه خواند. آقاوجیه در شهر است؛ چند روز است ناخوش است. تیمورمیرزا، ملک‌آرا، چرتی‌ها و غیره بودند. این‌ها رفتند شکار قوش، ما بعد از ناهار رفتم سه‌پایه. برف زیادی بود. میرشکار را دیدم، گفت شکار هست. دسته شکار زیادی بود. قوچ‌ها راه نداشتند برای مارُق. دسته [ای] که میش قاطی داشت راه داشت. رفتم مارُق. قدری دور خوابیده بودند. جلو تیر من چند میش خوابیده بود. گلوله انداختم، به یک میش خورد. قوچ بزرگ نداشت، مگر دو سه قوچ کوچک، اما جلو تیر نیامدند. خلاصه میش و شکارها رفتند بالا. ابراهیم خان با تازی بالا بود، او و میرزاعبدالله به زخمی تازی کشیدند، برد آن طرف درّه گرفتند. میش بزرگی بود، گلوله از کت دستش خورده بود. ساری‌اصلان، پسر میرشکار بالای سره شکارها را جلو بردند، از نزدیک انداختند نزدند. ساری‌اصلان در درّه سه‌پایه، رد و اثر پلنگ را که شکاری را گرفته به زاغه محمدخان برده بود دیده بود.

خلاصه آمدیم به سرکش‌های قورق‌نی‌درّه سیاغار. چند دسته شکار هم آنجا پیدا کردیم. نشستیم، صادق رفت سرزد. نیامدند رو به ما رفتند رو به خود صادق. از خیلی نزدیک تیر انداخت نزد. بعد رفتم پایین رو به دوشان‌تپه. در سه‌تپه هیجده قوچ بزرگ بودند، آمده رفتند سیاغار. در درّه آخری سیاغار هم یک دسته میش بودند.

امین‌السلطان از شهر آمد. چون دو روز بود با عضدالملک مانده بودند، مرواریدهای ما را که شسته بودند جابه‌جا می‌کردند. از صدراعظم عریضه داشت. صحبت شد. بعد آمدیم منزل. زیر کوه دوشان‌تپه عضدالملک ملاحظه شد؛ عباسقلی‌خان لاریجانی را آورده بود که مرخص شده برود مازندران.

غروبی رسیدیم بالا. نماز کردیم. ببری‌خان را آورده‌اند، اما چند روز پیش از این که خیلی مست شده بود، گربه‌ها زخم‌های کاری به او زده‌اند. یک زخمش که نزدیک زیر دم است هنوز باقی است؛ بیچاره می‌نالد. پنج بچه قدیم ببری‌خان هم هستند. انیس‌الدوله، شمس‌الدوله، شیرازی کوچک، عایشه، معصومه، تارچی، بلنده، زاغی، پشندی، زهراسلطان، باقری هستند. توران‌آغا، مریمی، زعفران‌باجی، زبیده، تاج‌گل، اقل‌بیکه و غیره هستند. آغامحراب، آغا‌علی، حاجی سرور، حاجی الماس، خواجه‌ابراهیم. باشی کوچک، همه غلام‌بچه‌ها هستند، از کوچولو، مردک، گوزو و غیره [و] سنقری، حمامی. شب را zehrasoltan [زهراسلطان].

روز چهارشنبه [۱۳ ذی‌قعدة ۱۲۸۸]

منزل ماندیم. از صبح برف زیادی می‌بارد. ناهار خورده. طولوزون بود، موجول‌خان، عرفانچی، علی‌رضاخان، محمدعلی‌خان، عکاس‌باشی و غیره و غیره. به کار و صحبت گذشت. برف الی غروب بارید به شدت؛ هشت ساعت تمام برف آمد. همه‌جا سفید بود سفیدتر شد. الحمدلله تعالی.^[۶]

ساری‌اصلان [و] میرشکار را آورده بودیم، تیمور هم بود. بنا شد فردا صبح بروند در برف تازه، رد پلنگ را پیدا بکنند.

شب را خوابیدیم، enis... [انیس‌الدوله].

روز پنجشنبه [۱۴ ذی قعدة ۱۲۸۸]

صبح سوار شدیم رفتیم قصر فیروزه. صحرا پُر برف است. همه در رکاب بودند. در قصر فیروزه ناهار خورده، طولوزون هم بود، آقاعلی، چورتی‌ها، محمدعلی‌خان، میرزا محمدخان، دولچه، سیاچی‌میاچی‌ها، محمد رحیم‌خان زند، ساری‌اصلان و غیره. بعد از ناهار سوار کالسکه شده، از جعد^۱ سربالا رو به سه‌پایه رفتیم. آقاوجیه هم بود، اما لرز پُرزوری کرد، با حکیم طولوزون، تیمور میرزا و غیره رفتند رو به منزل. عرفانچی هم رفت منزل.

قدری با کالسکه رفته بعد سوار شدم. راندم از درّه بالا رفتیم. سه‌پایه پیدا شد. قدری دوربین انداختیم، بعد سوار شده راندم. بالای سرکش نزدیک به نی‌درّه، چند پیاده دیده شد، کلاه کردند. رفتیم آنجا دیدم میرشکار، ساری‌اصلان، امین‌نظام، حسینقلی‌خان و غیره هستند. گفتند رد پلنگ را ندیدیم، اما چند قوچی سمت نی‌درّه پایین‌تر هست. رفتیم؛ سواره‌ها را عقب گذاشته راندم. توی نی‌درّه رفتیم. میرزا عبدالله گفت شکار است، در سره می‌رود؛ همه دیدند. معلوم شد همین قوچ‌هایی بودند که به مارُق رفتیم. میرشکار هم جلو بود، او هم گفت شکارها دررفتند. معلوم شد آبداری یا سواری عقب مانده راه گم کرده، آمده بود زیر، شکارها رم خورده رفتند. عجب پدرسوخته بوده است. بسیار جر آمده،^۲ اما سوار را پیدا نکردیم، ردش در برف معلوم شد.

قره‌قوش کبک زیادی را توی نی‌ها بُنه زد، بعد رفت بالای سنگی نشست. سیاچی رفت قره‌قوش را بزند اما نشد. من آمدم پایین. ملیجک، میرزا عبدالله نی‌ها را به هم زدند، چند کبک برخاست؛ روی هوا یکی را زدم افتاد. میرشکار گفت تفنگ نیندازید شکار هست. با دوربین، ساری‌اصلان [و] میرشکار، در زیر چشمه‌علی توی صحرا شکار دیده بودند. رفتیم برای آن شکارها. سواره فرستادم عقب سواره‌ها آنها هم متدرجاً آمدند. باز همه را در دم چاه‌های قنات توی صحرا گفتیم ماندند؛ خودمان رفتیم. اما این سواره‌ها زیاد حرف می‌زدند، صدا می‌آمد. در نی‌درّه هم سیاچی و چرتی‌ها [و] کریم‌خان‌که، قوش به کبک انداخته بودند؛ صدای داد و فریاد زیادی می‌آمد.

خلاصه در بالای تپه پیاده شده قوچ را در صحرا دیدم. میرشکار گفت باید تازی ببرند بکشند، می‌آید به سیاه‌غار برود، جلو گرفته تفنگ می‌اندازیم. صادق و غیره رفتند تازی کشیدند. شکارها رفتند رو به کوه چشمه‌علی.

بعد من همان جا پیاده شده. آبدارها، سواره‌ها آمدند نمد انداختند. امروز آفتاب گرم خوبی بود. نماز کردم. سیاحی و چورتی‌ها و غیره آمدند؛ قدری کج خلقی کردم که چرا حرف می‌زدند.

بعد از نماز میوه آوردند، قدری خوردم. در این بین میرشکار که عقب صادق و تازی‌کش‌ها رفته بود - من گفته بودم اگر شکار ببینی خبر کن - از بالای سره ماهورهای سمت مسگرآباد کلاه کرد. برخاسته سوار شدیم. چایی و غیره را گفتیم بروند قصر فیروزه. من، سیاحی، ابراهیم‌خان، محمدزمان‌خان، میرزاعبدالله و غیره رفتیم بالا، به میرشکار رسیدیم؛ گفت یک قوچ زیر سنگ چین خوابیده است. پیاده شده رانیدیم. سرداری خز را از تنم کنده به ابراهیم‌خان دادم بیاورد، او هم داد به جلودار. در این بین من کج خلق شدم که چرا به جلودار داد، بلند قدری حرف زدم. شکار صدای ما را شنیده بود. همین که من رسیدم، شکار هم بلند شده بود. ۴پاره دست من بود. شکار را خیلی از نزدیک دیدم. خرپشت بود، یک تیر انداختم. بعد از خرپشت درآمد،^[۷] ۴پاره دیگر انداختم، اما باز جایش بد بود. در این بین خواستم گلوله بیندازم؛ سیاحی، ابراهیم‌خان و غیره تازی کشیدند. جلو تیر من بودند، نتوانستم گلوله بیندازم. خلاصه تازی‌ها بردند قوچ را به صحرا، آنجا گرفتند. تازی زردی داریم کاکلی - اسمش شغال است - الحق خوب می‌دود، او گرفت. بعد رفتم پیش شکار. قوچ سیزده ساله بود، خیلی بزرگ، ابلق زردرنگ؛ یک شاخ راستش از بیخ افتاده بود، یعنی شکسته بوده است از قدیم. یک ۴پاره من به بغلش خورده بود، دو چهارپاره هم به شاخش گرفته بود. خلاصه شکار را برداشته آمدیم قصر فیروزه. همه تماشا کردند. بعد چای خورده، سوار کالسکه شده رانیدیم به منزل، الحمدلله. iüchi [یوشی].

شب را هم بعد از شام رفتم بیرون. پیشخدمت‌ها همه بودند؛ صحبت شد. آقاعلی، میرزاعلی‌خان، علی‌رضاخان و غیره بودند. تعیین سفر بهار شد که انشاءالله تعالی سمت فیروزکوه و سوادکوه برویم، انشاءالله انشاءالله.

روز جمعه ۱۵ ذی قعدة [۱۲۸۸]

صبح دیر از خواب برخاسته رفتم حمام پنج از دسته^۱ گذشته سوار شدیم. امروز ابر است، اطراف مه است.

۱. دسته: اصطلاحی قدیمی، معادل با ساعت ۶ صبح است.

رفتیم در درّه باباعلی خان به ناهار افتادیم. طولوزون، عرفانچی، محقق، علی رضاخان، محمدعلی خان، ظل السلطان و غیره بودند؛ سیاحی میاچی ها. آقاوجیه ناخوش است. در اوّل سواری میرشکار را فرستادم برود شکار پیدا کند. قبل از ناهار از بالای کوه سنگی اوّل درّه که به سیاه غار می رود، میرشکار کلاه می کرد که شکار همان زیر است نزدیک، اما ناهار نخورده بودم، ناهار خوردم. بعد سوارها همه را آنجا گذاشته؛ من، سیاحی، ابراهیم خان، ساری اصلان، محمدزمان خان، میرزاعبدالله، آقای تفنگدار و غیره رفتیم تا رسیدیم به رد میرشکار. رفتم بالا به سختی. بعد پیاده خیلی رفتم. میرشکار و غیره آمدند که قوچ [ها] از اینجا رفته اند، بالای نی ها در درّه خوابیده اند.

برگشته سوار شدیم رانیدیم. به گردنه سیاغار رسیده، از آنجا برگشتیم برای قوچ ها. از درّه برفی سختی پایین آمده. خلاصه رفتم مازق. گلوله رس خوبی بود. پنج قوچ بزرگ قطار هم در بغله که برف نداشت خوابیده بودند. قوچ از همه بزرگ تر را نشان کرده انداختم با گلوله محمدزمان خان. چیزی معلوم نشد. قوچ ها رفتند رو به گردنه سیاغار. صادق را به سر رد فرستادم. رفت کلاه کرد که خورده است. من سوار شده رفتم. صادق گفت جلو خوابیده است، دوباره بنزید. در این بین جلودار پدرسوخته گردن شکسته که تازی ابراهیم خان در دستش بود، از بالای سره به تاخت رو به قوچ رفت گریزند. بسیار بسیار بسیار جر آمده اوقاتم تلخ شد. بعد میرشکار، ساری اصلان، صادق، همان جلودار پدرسوخته، سیاحی و غیره رد را گرفته رفتند؛ تا بالای کوه سیاغار همه جا خون زیادی ریخته بود. من از کسالت برگشتم. هوا هم ابر شدیدی بود، بسیار سرد. آمده سوار کالسکه شدم رفتم منزل. سه به غروب مانده بود.

شب سیاحی آمد آوردم دم در اندرون پرسیدم، گفت رد را پیاده سواره بردیم از سه تپّه گذرانده، سمت آچاردوشن رفته بود؛ شب شد برگشتم. بنا شد صبح بروند بیاورند، اما از سر شب برف شدیدی بارید الی صبح، همه جا سفید شد، ردها گُم شد. مه گرفت نشد عقب شکار کسی برود، الحمدلله تعالی.

جلو خودمان برگشتن، محقق و عرفانچی را فرستادم بروند بالا بخاری روشن بکنند. وقتی آمدم بالا دیدم محقق می خندد. گفتم چه چیز است. گفت عرفانچی بول داشت از قراول ترک^[۸] آفتابه خواسته بود، زیر عمارت در کوه نشست به بول کردن،

ظرتۀ^۱ پرزوری داده، به طوری که سربازها همه نزدیک بودند، بی اختیار خندیدند. من هم صدای ظرتۀ را شنیدم. بعد عرفانچی از خجالت نمی توانست برخیزد، همین طور مانده بود. آخر من گفتم برخیز از آن طرف بیا. یواش برخاسته، از آن طرف کوه آمده بود. مسی پسر تیمور میرزا در سه تپه تور گذاشته، خودش در کُمه نشسته بوده است، دو قراقوش یک دلیچه گرفته آورد؛ می گفت وقتی که شاه تفنگ انداخت دسته شکاری آمد از نزدیک تور گذشت، کم مانده بود به تور بخورد.

روز شنبه ۱۶ [ذی قعدة ۱۲۸۸]

صبح هوا به شدت گرفته و برف می بارید. الی دو ساعت به غروب مانده بارید. یعنی از دیشب الی دو ساعت به غروب مانده بارید. الی غروب هم مه و ابر است و هوا هیچ باز نشد. صدراعظم، ایلخانی از شهر آمده بودند، به حضور رسیدند. الی غروب به صحبت و بطالت گذشت. طولوزون دیشب رفته بود عیادت حاجی علینقی، می گفت مایوس هستم. حاجی علینقی تازه فراش باشی نایب السلطنه شده بود، حالا ده روز است ناخوش است؛ حصه^۲ و غیره دارد، خدا شفا بدهد. وزیر خارجه بسیار بسیار ناخوش است؛ از او هم امیدی نیست. خان باباخان یوزباشی مافی گفتند به قولنج مرده است. شب خوابیدیم، zaki [زاغی].

روز یکشنبه [۱۷ ذی قعدة ۱۲۸۸]

صبح زود سوار شده رفتیم قصر فیروزه، ناهار آنجا خوردیم. آقاعلی، تیمور میرزا، چرتی ها، امین الدوله، عرفانچی، موچول خان، عکاس باشی، سیاحی و غیره بودند. میرشکار هم بود. از پشت بام دوربین انداخته، چند دسته شکار زیر سیاغار دیدیم. هوا هم ابر بود، بسیار سرد. بعد از ناهار بنا شد باز برویم از درۀ باباعلی خان بیاییم سرکش سیاغار. گفتند حاجی علینقی دیروز مرده است.

آقاعلی گفت توی چادر سر قنات اوستاد رضا که رحمت الله خان کار می کند، یک نفر مقتی^۳ را کشته اند. رفتند دیدند آمدند گفتند: بلی، چند روز است قنات کار نمی کند. یک نفر در چادر مستحفظ بوده است. یک نفر بچه هم هر روز از شهر برای او نان می آورده است.

۱. در اصل «ضرتۀ» نوشته است، به جای «ضرتۀ» به معنی باد صدادار که از مقعد خارج شود. (دهخدا).
 ۲. در اصل: حصه.
 ۳. در اصل همه جا «مقتی» نوشته است.

دیروز که نان را برده دیده است دست‌های مقنی را از پشت بسته، طنابی^۱ به گردنش انداخته خفه کرده‌اند. حدساً معلوم می‌شود کار ایلات هداوند و غیره است که از جعده نزدیک به چادر همیشه عبور مرور دارند؛ اوقاتم تلخ شد.

خلاصه سوار کالسکه شده رانیدیم برای درّه سیاه‌غار. ملک‌آرا و غیره رفتند منزل. تیمور، هاشم، چرتی‌ها رفتند مسگرآباد، شکار قوش. ما آمدیم رفتیم سرکش سیاغار. باشی کوچک هم بود. برف امروز زیاد است. میرشکار از سرکش سرکشید سه قوچ دید. من هم رفتم دیدم. دو قوچ بود که الی حال همچو چیزی ندیده بودم: یکی از سینه یال غربی داشت سیاه، به زمین می‌مالید؛ شاخ بزرگ، مثل شتر نر بود؛ دیگری هم خاکستری‌رنگ بسیار بسیار بزرگ. خلاصه صادق رفت سر بزند، رفت سر زد نیامدند، رفتند طرف نی‌درّه. بسیار افسوس خوردم. میرشکار اول که سر می‌کشید، آمد و گفت از زیر من یک جانوری گریخت، صدای غربی کرد. من گفتم پلنگ باید باشد. گفت خیر روباهی گرگی بوده است. آخر که صادق آمده بوده است، رد تازه پلنگ را دیده بوده است که سیاغار رفته است. در سرکش ایستاده بودم، یکبار صدای پیانو و ساز بسیار قشنگی آمد، تعجب کردم؛ بالا نگاه کردم دیدم همای است، نزدیک بالا می‌پرد، صدای بال او بود این قدر خوب صدا می‌کرد^۲ که حساب نداشت؛ حظی کردم. بعد سرد شد زیاد. آمدیم سوار کالسکه شده رفتم منزل. دو ساعت به غروب مانده رفتم منزل بالاخانه. پیشخدمت‌ها بودند. کاغذهای خراسان و غیره رسیده بود، ملاحظه کرده جواب دادم، بردند برای صدراعظم. شام اندرون خورده، باز آمدیم بیرون. صحبت شد، پیشخدمت‌ها بودند. رفتم خوابیدیم، enis... [انیس‌الدوله].

روز دوشنبه ۱۸ شهر ذی‌قعدة [۱۲۸۸]

صبح سوار شدیم به عزم شکار ارقالی. میرشکار و غیره جلو رفته بودند. وقتی که صبح سوار شدم، پسر امیرآخور گفت قوشچی ما دیروز عصری از سرخه حصار می‌آمده است، بالای کوه سنگر و خرابه‌های قدیم پلنگی بزرگی دیده بود که دمش را زمین می‌زند و فریاد می‌زند. قوشچی ترسیده گریخته بود. من گفتم ابراهیم‌خان، ساری‌اصلان، کلب‌حسین‌خان، حسینقلی‌خان، پسر امیرآخور بروند سر رد پلنگ، ببینند کجا رفته است. خودمان رفتیم از درّه باباعلی‌خان از کالسکه درآمده سوار شدم. بنا بود همه‌جا از درّه سربالا برویم.

۱. در اصل همه‌جا «تتاب» نوشته است.

۲. در اصل: حدناً.

در این بین محمد پسر نظربیک، از سمت درۀ سیاغار نفس زنان آمد که میرشکار پلنگ را در سیاغار دیده است. ما هم رفتیم رو به سیاه‌غار. زیر سرکش به ناهار افتادیم. خبری چیزی نبود. محمد را فرستادم خبر بیاورد، دیگر برنگشت. وقت آمدن چند پیاده که میرشکار و صادق و غیره باشند در قلۀ سیاغار دیدم راه می‌روند. معلوم می‌شد عقب پلنگ می‌گردند. ناهار خوردیم. علی‌خان پسر میرشکار در سرکش سیاغار بود، او را خواسته تفصیل پرسیدم، گفت صبح میرشکار آمد از سرکش سیاغار نگاه به شکار بکند، پلنگ را دید، پلنگ برای چند عدد تکه‌بز پرید بگیرد نتوانست؛ از صدای میرشکار و غیره گریخت رفت بالای سیاغار؛ رفته‌اند پیدا بکنند.

امین‌حضور، عضدالملک، چرتی، سیاچی، محمدعلی‌خان، محقق، عکاس‌باشی، موجول‌خان، پسر حکیم‌الممالک، آقامسی پسر تیمور، شاهزاده پسر پرویزمیرزا، میرزاعبدالله، میرزاعلی‌خان، باشی غلام‌بچه، کوچولو، بیخود، رچه‌رچه، کلب‌حسین هم آمده بود. آغا‌علی خواجه، رچه‌رچه^۱ محمدزمان‌خان و غیره، رخت‌دار، ملیجک، آقاییوسف، حسینعلی، آقامحمدعلی پسر امین‌السلطان.

خلاصه ناهار خورده شد. بعد از اتمام ناهار صدای قال و مقال^۲ میرشکار و غیره از بالای سیاغار شنیده شد. معلوم شد پلنگ رو به درۀ پایین می‌رود. سوار شدیم دواندیم پایین. میرشکار از بالا داد می‌زد: آی پلنگ آمد جلو شما. ما قدری به احتیاط می‌رفتیم. آخر میرشکار پیاده، نفس‌گسیخته رسید. اسب نداشت، اسب آغا‌علی خواجه را دادم سوار شد رفت درۀ پایین. عضدالملک، سیاچی، محقق، حسین‌خان برادر ولی مرحوم و غیره را از بالای کوه فرستادیم بروند دور نی‌زار چشمۀ خداداد را بگیرند. خودمان رفتیم. صادق را پیاده دیدم، گفت رد پلنگ رفته است سمت کوه چشمۀ خداداد. امین‌حضور، میرزاعلی‌خان، موجول‌خان، سایرین همه را گذاشتم در این درۀ که بایستند، پلنگ برنگردد به سیاغار. خودم به تعجیل رفتم از درۀ تا به نی‌زار، آنجا دیدم عضدالملک و غیره دور کوه را گرفته‌اند، رد پلنگ هم از برف‌ها جایی نرفته است، حکماً در کوه سخنان مشرف به این نی‌زار است. قدری آنجا ایستاده رفتم بالا. به شاهزاده پیشخدمت و پسر شاطر‌باشی و کلب‌عباس جلودار گفتم پیاده بشوید، همه‌جا سخنان سنگ‌ها را گرفته بیاید بالا، پلنگ را دربکنید. خودم سواره رفتم بالای کوه، دیدم میرشکار، سیاچی و غیره می‌گردند. سیاچی رد پلنگ را دید.

۱. دوباره نوشته است.

۲. در جاهای مختلف به صورت‌های «قال‌مقال» و «قال و مقال» نوشته است.

میرشکار از سره رد را برد پیاده. وسط کوه توی سنگ‌ها سوراخی بود، رد را بردند به آن سوراخ. میرشکار بالای سر سوراخ ایستاده بود. من باز قدری پایین رفتم، محاذی میرشکار ایستاده تماشا می‌کردم. میرشکار داد می‌زد که پلنگ حکماً اینجاست.^{۱۱۰} شاهزاده و پسر شاطرباشی هم از همان سوراخی که پلنگ بوده است رد شده، بالای سنگ ایستاده بودند. در این بین صادق پیاده رسید. گفتم برو سوراخ را ببین. صادق رفت نگاهی کرد پلنگ را دید، به من کلاه کرد که اینجاست. مکرر تماشا کرد، حتی با دوربین دراز هم تماشا کرد. همین‌که شاهزاده و پسر شاطرباشی فهمیدند پلنگ آنجاست، فرار بر قرار اختیار کردند؛ خیلی خنده داشت.

حالا وقتی بود که من بروم بالاسر پلنگ بایستم، درمی‌آید بزنم. میرشکار فضولتاً بی‌جهت از بالای سر پلنگ آمد پایین، رفت پیش صادق که من خودم هم باید پلنگ را ببینم. آمد قدری که نگاه کرد، یکبار پلنگ از سوراخ درآمده جست برای میرشکار و صادق. صادق خودش را پشت سنگی داده بود، پلنگ میرشکار را پنجه زده انداخته بود زمین، ناخن پلنگ توی گوش میرشکار رفته گوش را دو نصف کرده، الی پایین گردن درانده بود. میرشکار زمین هم که خورده بود، سرش از چندجا شکسته بود. بعد پلنگ پیدا شد که می‌رفت از سره. من روی اسب بودم، دور هم بود، دو تیر گلوله انداختم نخورد؛ پلنگ رفت. دواندم بالا. سواره‌های امین‌حضور و غیره که در درّه بودند، داد زدیم که نگذارند پلنگ به سیاه‌غار برود. پلنگ هم که آنها را دیده بود، برگشته بود. در این بین صادق آمد؛ بی‌کلاه، پریشان، دستش به سنگ خورده زخم زیاد داشت؛ گفت سر میرشکار را پلنگ درید. میرشکار هم آمد؛ سر را بسته، خون از اطراف جاری، رنگ‌ورو پریده؛ می‌گفت سرم خیلی درد می‌کند. قدری اوقات تلخ شد.

زود رفتم پایین، دوان دوان عقب پلنگ. ساری‌اصلان، ابراهیم‌خان و غیره که صبح عقب رد رفته بودند، آنها هم حالا پیدا شدند. چند تازی هم عقب پلنگ کشیده بودیم. ابراهیم‌خان هم عقب پلنگ رفته بود. پلنگ درّه را طی کرده، می‌خواسته است برود سمت کوه سرخه‌حصار. در این بین دو نفر آدم ساری‌اصلان و امین‌نظام که صبح همراه آقاهاشان عقب رد پلنگ رفته بودند، از عقب می‌آمدند: فتح‌الله خواه‌وند پیشخدمت ساری‌اصلان، نعمت‌الله خمسه جلودار امین‌نظام. نعمت‌الله دیده بود تازی می‌آید، خیال کرده بود شکار است، اسب دوانده بود رسیده بود بغتاً به پلنگ. پلنگ بسته بود از روی اسب او را کشیده بود پایین،

دستش را خورد^۱ کرده بود و می خواست بکشد. فتح الله پیاده شده دست به کارد به حمایت رفته بود؛ این دفعه فتح الله را گرفته کشیده بود زمین، دست او را هم ضایع کرده بود. روی تپه بوده است، کلاه فتح الله از سرش افتاده غلطیده بود، پلنگ او را ول کرده رفته بود کلاه را بگیرد، خلاص شده بود. بعد پلنگ رفته بود، درۀ کوچکی هم آنجا بود دورش سنگ بود، سوراخی تنگی آنجا بود پلنگ رفته بود توی آن سوراخ. ابراهیم خان، جلودارها و غیره دیده بودند همان جا ایستاده بودند. من رسیدم همه سواره ها و غیره هم رسیدند. پیاده شده رفتم بالای سر پلنگ. میرزا علی خان، موچول خان همین که شنیده بودند میرشکار و غیره زخمی شده اند گریخته بودند رو به منزل. خیلی خنده داشته است.

خلاصه توله^۲ توی سوراخ انداختیم. ساری اصلان لخت شده قمه برهنه در دست در جلو سوراخ عربده می کرد. حسینقلی خان هم برکه^۳ در دست، با قمه برهنه، یک لاقبا طرف دیگر عروگوز می کرد^۴ بی جهت. بالاخره تازی و توله، پلنگ را کج خلق کردند، یکبار آمد بیرون؛ تا رفت بدود سربالا، با لوله اول^۴ پاره زنی میرشکار چنان زدم که جابه جا خوابید، اما زنده بود. تیر دیگری انداخته، چهارپاره به مغزش خورده افتاد دراز کشید. همه جمع شدیم بالای سرش. میرشکار هم با حالت بد، پریشان، زخمی آنجا بود. دو نفر آدم های ساری اصلان و او را دادم صادق برد دوشان تپه. فرستادیم حکیم طولوزون را از شهر بیاورند معالجه بکنند. پلنگ نر بسیار بسیار درستی، خوش خط و خالی بود. پنجه های پهن مثل پنجه شتر داشت. دندان ها، ناخن ها، زهره آدم می رفت.

همان جا آفتاب گردان زده نماز کردیم، چای خوردیم. پلنگ با وجود دولوله^۴ پاره، جان داشت و نفس می کشید.^[۱۱] گاهی صدایی از پلنگ درمی آمد. همه مردم یک دفعه فرار می کردند - مثل بازی عظیم آقا - خیلی خنده و تماشا داشت. هوا هم آفتاب بود. باشی غلام پچه را سوراخی که پلنگ رفته بود گفتم برو، نتوانست برو. پلنگ به این بزرگی خیلی عجیب بود که به آن سوراخ رفته بود. یازده وجب از سر تا آخر دُمش بود.

خلاصه سه ساعت و نیم به غروب مانده زده شده بود. غروب بار قاطر یوسف کرده رفتم منزل. الحمدلله تعالی بسیار بسیار خوش گذشت و روز خوبی بود. تماشا، خنده، صحبت، از این بهتر نمی شد. منزل باز نفس و جان داشت. بردیم اندرون زن ها همه

۱. چنین نوشته است.

۲. در اصل همه جا طولی نوشته است.

۳. کذا.

۴. عروگوز

کردن: شور و غوغای بی محل. (دهخدا)

آمده تماشا کردند، تعجب می کردند. بعد از شام رفتیم بیرون، پلنگ را هم بردیم بیرون. طولوزون، پیشخدمت‌ها آمدند. عرفانچی شهر رفته بود، آمده بود. حکیم گفت گوش میرشکار را پنج بخیه زدم - هفت بخیه زده است - دو آدم‌های ساری‌اصلان را هم معالجه کرده بود، اما می گفت بد زخم دارند. دست یکی را باید برید که گاز گرفته است. خلاصه گفتم پلنگ را صبح زود عکاس باشی [او] آقاحسینعلی ببرند شهر، عکسش را بیندازند. خودمان هم بنا شد فردا برویم شهر انشاءالله. شب رفته خوابیدیم، bolendé [بلنده].

روز سه‌شنبه ۱۹ [شهر ذی‌قعدة ۱۲۸۸]

رفتم شهر. یعنی ناهار را دوشان تپه خورده، صبح هم حمام سرتن شوری رفتم. حرم پیش از ما رفتند. چهار به غروب مانده ما رفتیم. دم دروازه دوشان تپه فوج اول خاصه که از خراسان برگشته بودند، به قدر سیصد نفری دم دروازه حاضر بودند، به سرکردگی حاجی حسین خان با ناصرالملک؛ دیده شدند. هوا بسیار سرد است. از در دولت وارد اندرون شده، رفتیم بیرون به اوطاق عاج. پلنگ را هم در باغ گذاشته بودند، باز دیدم. عکاس‌باشی عکسش را انداخته بود. صدراعظم آمد پلنگ را تماشا کرد. میرزااحسین بلور معروف و مشهور مستوفی، در ۲۰ شهر حال فوت شد؛ دو ماه بود ناخوش بود.

شب دوشنبه ۲۵ ذی‌قعدة [۱۲۸۸]

سه ساعت از شب رفته قدری برف آمد الی ۲ ساعت. بعد هوا باز شد، یعنی کم. در این بین آسمان سرخ شد، در پنج از شب رفته آسمان سرخ شد. نیم ساعت آسمان بالمره احمرالون بود. چیز غریبی بود. در قوچان خراسان در اوایل این ماه ذی‌قعدة زلزله‌های شدید شده است، خرابی زیادی کرده است، جمیع راه‌ها را برف مسدود کرده است؛ در همه ولایات عبور بسیار مشکل است، خیلی آدم از سرما و کولاک تلف می‌شود و متصل هم برف می‌آید و سرما در نهایت شدت است. چنان سرما و یخبندانی است و چنان برف است در کوه و صحرا و چنان روی هم برف می‌بارد که الحمدلله تعالی کمتر سالی این‌طور شده بود. آذوقه و ذغال بسیار کم است، خداوند عالم انشاءالله فرجی بدهد.

دختر بزرگ مصطفی‌خان قاجار برادر سپه‌سالار مرحوم که شوهر هم نداشت، در ۲۷ ذی‌قعدة فوت شد. علی‌کاشی خواننده معروف در آخر ذی‌قعدة فوت شده است، شیشه عرق بالای سرش مُرده است. ملک‌آرا ده روز است زیاد ناخوش است، پایش باد آورده است، طولوزون مایوس از معالجه بود.

روز غرّه ذی‌حجّه سنّه ۱۲۸۸ [اواخر دلو]

از طهران صبح زود سوار شدیم - شب enis... [انیس‌الدوله] پیش ما بود - برای دوشان‌تپه به شکار یک‌روزه. هوا صاف و آفتاب بود، اما سوز سردی داشت. خلاصه بعد از دیدن صدراعظم و غیره و عبور از کوچه و تشریفات، به صحرا افتاده رفتیم دوشان‌تپه. در سردر باغ، زیر کوه دوشان‌تپه ناهار خورده شد.^{۱۲۱} حالا که چهل‌روز درست به شب نوروز مانده است. گوسفند و بزهای ما به‌قدر چهل رأس زاییده بودند. یک بز را با بچه‌اش آوردند بالای سردر، خیلی قشنگ بود، بوی بهار می‌آمد، لذتی داد، اما صحراها و کوه‌ها ماشالله ماشالله پر برف است و مشکل است برف زمین و جلگه الی شب عید برخیزد. الحمدلله تعالی بهار خوبی خواهد شد و سال خوبی انشاءالله تعالی.

امین‌حضور، محقق، عضدالملک، عکاس‌باشی، یحیی‌خان، سیاحی، آقاوجیه، چرتی‌ها و غیره و غیره بودند. بعد از ناهار سوار کالسکه شده، رانندیم برای درّه باباعلی‌خان. رحمت‌الله‌خان، صادق، امین‌نظام و غیره جلو رفته بودند به سرکش سیاغار که شکار پیدا بکنند. در رکاب، سیاحی، آقاوجیه، میرزا عبدالله، رچه‌رچه، عبدالقادرخان، ابراهیم‌خان، محمدرزمان‌خان، پسر قهرمان‌خان، آقامسی پسر تیمور و غیره. تازی‌بان زیاد بودند.

رفتیم، برف زیادی بود. به سرکش سیاغار که رسیدیم، رحمت‌الله‌خان و غیره آن‌جا بودند؛ رفته بودند سمت نی‌درّه. ما هم رد آنها را گرفته رفتیم. برف زیادی در قوزای‌ها^۱ بود، تا گلوی اسب بود، الحمدلله تعالی. یک کوه به نی‌درّه مانده رسیدیم به صادق و رحمت‌الله‌خان و غیره. یک دسته قوچ در آفتاب‌روی سمت سه‌تپه بود. قرار شد سر بزنند. صادق رفت سر زد، ما هم رفتیم نشستیم. صادق بد سر زد، شکارها رفتند سربالا طرف امین‌نظام و سواره‌ها که گذاشته بودیم. هرچه اشاره شد به امین‌نظام که جلو شکارها برود برگردند،

۱. قوزای: (ترکی) دامنه روبه‌شمال کوه که آفتاب‌گیر نیست. (دهخدا)